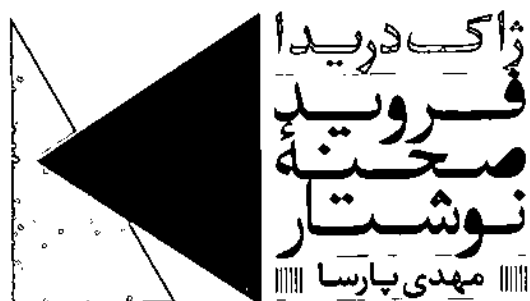




www.ketab.ir





سرشناسه: دریدا، ژاک. ۱۹۲۰-۲۰۰۴. Derrida, Jacques
عنوان و نام پدیدآور: فروید و صحنه نوشتار/ نویسنده ژاک دریدا؛ مترجم مهدی پارسا
مشخصات نشر: تهران: روزبهان، ۱۳۸۹. < مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص. < شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۵-۹۵-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیا < موضوع: فروید، زیگموند. ۱۸۵۶-۱۹۳۹ م. < موضوع: Freud, Sigmund < موضوع: فلسفه
شناسه افزودن: پارسا خفقیان، مهدی. ۱۳۵۸. مترجم < رده بندی کنگره: ۱۳۸۹/۴۴۲۰۹/۴۴۲۰۹ BF1 < رده بندی دیویی: ۱۵۰/۱۹۵۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۵۳۹۲۰

ویرایش و تولید
 کارگاه انتشارات روزبهان
 آژانه فهم هاشمی، حامد کنی،
 حکام سلیمان (دیر مجروح)،
 ابوذر کریمی، مریم موسوی، داور متولی و سحر دریاب

مدیریت هنری
 طرح و اجرای جلد
 کاوه حسن بیگلری
 کاوه حسن بیگلری

لینوگرافی
 چاپ جلد
 شرکت بهمن برنا
 چاپخانه رستاقش
 چاپخانه بهمن

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۹۰
 ۱۵۰۰ نسخه
 ۴۲۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه قدیری، شماره ۳، طبقه اول
 کد پستی: ۱۳۱۴۷۷۳۹۱۳، تلفن: ۶۶۴۶۶۷۹۸-۶۶۴۶۶۷۹۸، تلفنکس: ۶۶۴۹۵۸۵۵
 فروشگاه تهران: خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۰۶
 کد پستی: ۱۳۱۴۷۵۲۷۱۱، تلفن: ۶۶۴۰۸۶۶۷، تلفنکس: ۶۶۴۹۲۲۵۲
 www.roozbahan.com info@roozbahan.com

این کتاب بر اساس شیوه نامه انتشارات روزبهان تنظیم شده است.
 حقوق چاپ و نشر برای نشر محفوظ است.



www.ketab.ir

۱۱	مقدمه ویراستار مجموعه
۱۷	مقدمه مترجم
۳۹	فروید و صحنه نوشتار
۴۵	تسهیل و تفاوت
۵۷	چاپ و افزودن آغازین
۷۵	علم انکسار و هیروگلیف‌ها
۸۹	تکه موم فروید و سه قیاس نوشتار
۱۰۵	یادداشت‌ها
۱۱۳	ضمیمه‌ها
۱۱۳	ضمیمه I
۱۱۴	ضمیمه II
۱۱۵	ضمیمه III
۱۱۵	ضمیمه IV

مقدمه ویراستار مجموعه یا در دفاع از تکثیر تکانه های کتاب

۱. متن چه می کند؟ آیا چیزی چون سیاست متن وجود دارد؟ و اگر دارد، چگونه چیزی است این سیاست متن؟ بیایید چنین سیاستی را این گونه تعریف کنیم: اینکه یک متن — که احتمالاً در اغلب موارد یک کتاب است — چگونه خوانده می شود و از رهگذر این خوانده شدن چه نیروهایی آزاد می کند و به کدام نیروهای «بیرون» می پیوندد و به محرک چه اعمال و کردارهایی بدل می شود، همان سیاست متن است. بی گمان سرانجام تکیه متن به چگونگی ترکیب تاریخی نیروهای درون و بیرون آن وابسته است، و این امری سراپا حادث و تصادفی است. اگر حرکت متن در فضا — زمان، توصیف دیگری از سیاست متن باشد، آنگاه تولید متن یا انتشار کتاب در حکم تلاشی است برای رخنه در فکرها و بدن های «مردم» از رهگذر حرکت موج متن ها و کتاب هایی که خوانده می شوند. در واقع این همان امید پیش برنده کاروبار ماست؛ همان نیروی سوپر کنیوی که ما را به تداوم و تکرار آنچه بارها انجام داده ایم فرا می خواند.

۲. کتاب های این مجموعه به سودای تجهیز ما به ابزارهای مفهومی کارآمدتر منتشر می شوند؛ ابزارهایی که حین مواجهه ما با جهان پیرامونمان (احتمالاً) به کار می آیند و اساساً خود این مواجهه را می سازند و سمت و سوس می دهند. البته این کتاب ها هم زمان، و حتی پیش از آنکه به ابزارهای

تودستی ما بدل شوند به مثابه اثره‌های مواجهات تروماتیکی عمل می‌کنند — یا دست‌کم می‌توانند عمل کنند — که برخورد خواننده اثر می‌گذارند، و نیروی تکان‌دهنده‌ای وارد می‌آورند که (احتمالاً) ما را به چیزی متفاوت از آنچه بوده‌ایم بدل می‌سازد.

بی‌گمان اثرگذاری متن از لذت‌آفرینی و تکان‌دهندگی آن آغاز می‌شود اما انگیزه انتشار «مواجهات...» آن است که این کتاب‌ها به وساطت گره‌خوردن به دغدغه‌ها و مسائلی که با آن‌ها درگیریم به چیزی بیش از «لذت متن» بدل شوند و این ممکن نمی‌شود مگر آنکه نیروی متن، ما را حرکت دهد و به سوژه‌های درگیر با «امرواقع» بدل سازد و این یعنی تجربه خواندن کتاب به مثابه مواجهه برآشوبنده‌ای عمل می‌کند که «می‌تواند» آنچه را پیش‌تر ناگفتنی و نادیدنی بود دیدنی و گفتنی سازد و از خلال آفرینش امیال و علایقی که به اثره‌های خود می‌چسبند و یا چنین اثره‌هایی را خود به وجود می‌آورند، ژست‌هایمان را تغییر دهد و بر «تصمیم»‌هایمان اثر بگذارد و در یک کلام، زیستن‌مان را دگرگونه سازد. و این چیزی جز کار کتاب نیست. البته بالقوگی ناب متن هیچ‌گاه نمی‌گذارد از حیث آینده آن مطمئن باشیم. هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم این متن‌ها از کجا سر در می‌آورند، نمی‌دانیم اصلاً اثری برجا می‌گذارند و نیرویی آزاد می‌کنند و به مسائل

انضمامی مان گره می‌خورند و یا مسئله‌ای انضمامی تولید می‌کنند یا نه. اتفاقاً همین بالقوه‌گی است که امید پس پشت این متن‌ها را زنده نگه می‌دارد. کتاب‌های اینجا توفیر چندانی با دیگر کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که چاپ شده‌اند و می‌شوند، ندارند. به انتشار کتاب‌های «مواجهات...» می‌بایست همچون تصدیق ضرورت تکرار و تداوم راه‌های کم‌وبیش طی شده نگریست. شاید تنها چیزی که این کتاب‌ها را متمایز می‌کند صرفاً سویه‌ای سوئزکتیو، یعنی همان انگیزه و امید محرک باشد که یکسره معطوف است به بیرون رفتن و فرا گذاشتن از محدوده و پیوند خوردن به زندگی روزمره و گره خوردن به حیات سیاسی و اجتماعی. مسلماً این متن‌ها هیچ پیوند یا ربط بی‌واسطه‌ای با شرایط حاکم بر زندگی ما ندارند و به همین دلیل اثرگذاری (احتمالی) شان مستلزم میانجیگری و وساطت‌یابی آن‌هاست که در واقع چیزی جز سوژه‌مند شدن آن‌ها نیست، یا به بیان دیگر، وصل شدن به وضعیت تاریخی ما به وساطت سوژه‌هایی که نیروی متن یا تکان کتاب بر آن‌ها اثر کرده، به تفکر واداشته و به عمل برانگیخته‌است.

۳. گزینش کتاب‌های این مجموعه تابع نیروی تروماتیک، زور محرک و تکان‌دهندگی پیش‌برنده‌ای است که در خود متن وجود دارد و به نوبه خود، «می‌تواند» موضوعات و مسائل نوظهوری پیش‌بگذارد و در عرصه‌های

گوناگون، افق‌های جدیدی بگشاید و تکرانه‌های آشوبناکش را در این عرصه‌ها تکثیر کند. اما این تنها یک سویه ماجرا است؛ سویه دیگر به واقعیت ساده خواندن و خوانده شدن این کتاب‌ها و تحرک بخشیدن و اثرکردنشان مربوط می‌شود که گاهی وقت‌ها تابع بخت و اقبال است اما (احتمالاً) اغلب اوقات به جدیت و پیگیری خود خواننده در زنده کردن نیم‌مردگی متن‌ها وابسته است. بنابراین اهمیتی ندارد که این متن‌ها تا چه پایه انتزاعی‌اند و تا چه میزانی از تجارب زیسته و مسائل در جریان ما فاصله دارند، مهم این است که تا چه پایه با آن‌ها درگیر می‌شویم تا بدان‌ها سویه‌ای تاریخی و انضمامی ببخشیم و «ایده»‌های آن‌ها را با کجایی می‌گیریم تا در حیاتشان سهیم شویم و نیروهای کارگزارده در آن‌ها را آزاد کنیم. از آنجا که این کتاب‌ها در راستای تقویت استحکامات نظری و تشدید مواجهه با «دیگری» و تشویق رؤیاری با «امر نو» منتشر می‌شوند، پراگندگی آن‌ها از حیث موضوعی و سنت‌های فکری، مسئله‌ساز نیست. تا آنجایی که به کارگزاران این مجموعه مربوط می‌شود، کتاب‌های «مواجهات...» به قصد مشارکت در حیات سیاسی و اجتماعی‌مان از رهگذر مداخله‌هایی متنی انتشار می‌یابند؛ مشارکت و مداخله‌ای که فقط در صورت اتصال به «بیرون»، در صورت گره خوردن به سوژه‌هایی که ردپاهای متن را دنبال می‌کنند و

نیروی محرک و اثرگذار آن را در فضا-زمان‌های چندگانه توزیع و تکثیر می‌کنند، «تکمیل» می‌شوند.

۴. کتاب‌های مواجهات «به‌راستی» به روی نقد و نظر خوانندگانش گشوده‌است. می‌توانید با این آدرس با «مواجهات...» و گردانندگان در ارتباط باشید: movajehat.roozbahan@gmail.com

۵. امکان انتشار کتاب‌های این مجموعه با تشویق‌های محرک و حمایت‌های بی‌دریغ مدیران پیگیر و دوستان دوست‌داشتنی نشر روزبهاں مهیا شد. از صمیم قلب از آنها سپاس گزارم.

حسام سلامت

بهار ۸۸

www.ketab.ir

| مقدمه مترجم |

نظریه دریدا در باب نوشتار در آثار نخستین او نتیجه‌ی واسازی^۱ ساختارگرایی، پدیدارشناسی، و روانکاوی بود. او در این دوره از تفکر خود به‌خوانش متون سوسور و لوی استروس و روسو، هوسرل، فروید و غیره پرداخت. واژگان کلیدی دریدا در این دوره که عبارت از نوشتار، رد، و دیفرانس بودند، در زمینه‌ی شناخت زبان، ادراک و ذهن ثابت باقی ماندند. در این مقدمه سعی خواهد شد تصویری مقدماتی از کاربرد این مفاهیم در هر کدام از این زمینه‌ها و ارتباط میان آنها عرضه شود تا مدخلی باشد برای ورود به‌خوانش دریدا از فروید و درک جایگاه مفاهیم نوشتار، رد، و دیفرانس در درون و بیرون بافت فرویدی/روانکاوانه.

دریدا از سال ۱۹۶۷ با انتشار سه‌گانه‌اش شروع به بنا کردن نظام فکری خود حول این مفاهیم کرد. این سه‌گانه با مطالعه‌ای از پدیدارشناسی هوسرل با عنوان *او/و پدیدار* آغاز شد. با مجموعه مقالاتی درباره‌ی چهره‌های معاصر همچون فروید، لوی استروس، فوکو و لویناس با عنوان *نوشتار و تفاوت*



ادامه یافت، و با مطالعه‌ای از خود علم نوشتار با عنوان درباره‌ی گراماتولوژی به اوج خود رسید.

هدف دریدا در این سه گانه نقد متافیزیک در معنای گسترده آن بود. اما او این نقد را از موضعی بیرونی انجام نداد. او صرفاً نشان داد که چگونه ساختارهای متافیزیکی، هنگامی که به واحدهای بنیادین خود تجزیه شوند، توان حفظ انسجام خود را ندارند و دچار تناقض‌های مفهومی می‌شوند. دریدا معمولاً به خوانش متون کلاسیک، متونی که به رغم ظاهرشان متافیزیکی‌اند، می‌پردازد و عناصری مفهومی را از آنها بیرون می‌کشد که در تقابل با هم قرار می‌گیرند. این روش دریدا در خوانش متون به واسازی معروف شده‌است. دریدا این متافیزیک در معنای گسترده خود را با اصطلاح «متافیزیک حضور» مشخص می‌کند. متافیزیک حضور میراث افلاطون است و ویژگی اصلی آن باورداشتن به جایی در آسمان، جایی در درون و غیره است که در آنجا حقایق، حضور، یعنی ثبات و قرار دارند. در جهان تجربه همه چیز پویا و متغیر است، پس این جهان عرصه غیاب است نه حضور و انسان همواره در تاریخ متافیزیکی غرب حضور را در جایی دیگر جست‌وجو کرده‌است.

دریدا نشان می‌دهد که قصد اصلی این متافیزیک ایجاد سلسله‌مراتبی خشونت‌بار به منظور طرد و نفی و اخراج یک وجه با قرار دادن آن در مقابل وجهی دیگر است. بدین ترتیب تقابل‌هایی حاصل می‌شود که متافیزیک حضور بر مبنای آنها بنا شده‌است. تقابل‌هایی همچون روح - جسم، وحی - تجربه، آسمان - زمین، مرد - زن، گفتار - نوشتار، خیر - شر، طبیعی - فرهنگی و کلیدی‌ترین آنها برای دریدا: حضور - غیاب. حضور همان وجهی است که در جایی قرار دارد و غیاب وجهی که همواره در حال شوند و تغییر است.

دریدا در این سه گانه خود به‌ویژه به تقابل گفتار - نوشتار می‌پردازد. در اینجا گفتار جایگاه حضور معنا و مدلول در آگاهی و ذهن است پس وجود منبعی برای معنا که تفکر باید از آن منشأ بگیرد و به آن نزدیک شود در آن مفروض است. دریدا می‌پرسد این منبع کجاست و چه دلیلی برای وجود

آن هست؟ او با خوانش فروید و تاریخیةٔ عصب‌شناسی نشان می‌دهد که پیشرفت‌های روانکاوی و عصب‌شناسی به هیچ‌وجه به این سمت رهنمون نمی‌شود. دریدا، به تبعیت از چارلز سندرس پیرس، نشانه‌شناس و منطقی‌امریکایی، الگوی دیگری پیش می‌نهد: معنا در جایی نهفته نیست، بلکه باید تولید شود. معنا از جایی بیرون نمی‌آید، بلکه نتیجهٔ تفسیر و خواندن است. ما همواره با تفسیر و تفسیر سروکار داریم. هیچ متن اصیلی وجود ندارد. از نظر دریدا مواجههٔ انسان با جهان همواره با فرایند تفسیر همراه است. پس الگوی مناسب تجربه، دیدن نیست بلکه خواندن است. جهان، برای دریدا، همچون کتابی باز است که با فرایند تجربه خوانده و نوشته می‌شود. و مدلول و معنای نهایی همواره به تعویق می‌افتد. ما همیشه، نه با خود چیزها، که با زده‌ها سروکار داریم. رد یا ردپا اصطلاح کلیدی دریدا در این دوره از تفکر او است. خود چیز هرگز حاضر نمی‌شود اما همواره ردپایی از آن وجود دارد پس دریدا تأکید دارد که به جای ادعای پوچ حضور ایده‌ها در جایی باید از رد ایده‌ها در ما و روی آوردندگی ما به آنها سخن گفت. این بهترین راه برای نیفتادن در ایدئالیسم است.

بدین ترتیب دریدا با واسازی تقابل گفتار نوشتار که در آن نوشتار فرعی و اشتقاقی و درجه‌دو است به تعریفی تازه از نوشتار می‌رسد. او نوشتار مادون گفتار را نوشتار در معنای عامیانه یا نوشتار آوایی می‌خواند اما خود از نوشتاری دیگر در معنای فلسفی و خاستگاهی هایدگری، نوشتاری فراگیر، سخن می‌گوید که گفتار و نوشتار آوایی نمونه‌هایی از آن هستند. این نوشتار همان جایگاه غیاب و دلالت بی‌پایان است: جایگاه تولید بی‌پایان معنا.

می‌توان پروژهٔ دریدارادر آثار نخستین‌اش واسازی لوگوس محوری نامید. در این آثار نوشتار غیر آوایی می‌خواهد لوگوس را که نمایندهٔ حقیقت، حضور و گفتار پر است، رسوب‌زدایی کند. اما همواره این تأکید وجود دارد که



این واسازی یا رسوب‌زدایی هر چه باشد یقیناً تنها به معنای انهدام نیست. در واقع لوگوس محوری به تعیین هستی موجودات به منزله حضور منجر می‌شود؛ حضور به عنوان ایده، جوهر، ذات، وجود، خود آگاهی، سوپزکتیویته و بیناسوپزکتیویته. اما دریدامی گوید صحبت در اینجا بر سر رد کردن این مفاهیم نیست؛ واسازی چیزی را نابود نمی‌کند: این مفاهیم ضروری‌اند، و بدون آنها چیزی قابل تفکر و ادراک نیست. از نظر دریدا همین مفاهیم‌اند که به کار ویران‌گرین میرائی که به آن تعلق دارند می‌آیند.

دریدا در اینجا نشان می‌دهد که تا چه حد وامدار هایدگر، به ویژه بحث او درباره افق هرمنوتیکی، است. او تأکید دارد که ابزار او در خوانش متون، یعنی واسازی، چیزی جز همان مفاهیم و اصطلاحات امر تحت واسازی، یعنی لوگوس، نیستند. پس دریدا با ابزار لوگوس به جنگ خود لوگوس می‌رود. در واقع واسازی یک گفتمان نقادانه فراگیر است و هیچ چیز، حتی خودش، خارج از تیررس این نقد نیست و این نتیجه این شعار معروف اوست که هیچ فرازبانی وجود ندارد. هیچ راهی برای برون رفت از افق زبان وجود ندارد. جهان متن است و «هیچ بیرون از متنی وجود ندارد.»^۱ هر نقدی بر وضعیت جهان از افقی در جهان صورت می‌گیرد.

چیزی که برای دریدا اهمیت دارد این است که در لوگوس پیوندی اصیل و ذاتی با آوا وجود دارد؛ و در عین حال با «تفکر»، «معنا» و «مدلول». دریدا نشان می‌دهد که آوا همواره نزدیک‌ترین چیز به مدلول بوده است. همواره دال آوایی (کلمه گفته شده) دال نخست، و دال نوشتاری (کلمه نوشته شده) ثانوی و اشتقاقی تلقی شده است. در ادامه، هنگامی که به بررسی خوانش دریدا از سوسور پرداختیم، خواهیم دید که چه طور مفهوم نشانه که در خود شامل تمایزی میان دال و مدلول است، در درون میراث لوگوس محوری، که چیزی جز نوعی آوا محوری نیست، باقی می‌ماند.

1. Derrida, 1967, 233: "il n'y a rien hors du texte"

به نظر دریدا از افلاطون تا سوسور، نوشتار همواره فرعی و اشتقاقی و نشانه‌ی یک نشانه تلقی شده‌است. اما او این را هم نشان می‌دهد که از افلاطون تا سوسور، این امر فرعی مورد توجه خاصی قرار گرفته‌است. نوشتار همان امر سرکوب شده‌ای است که همواره بازمی‌گردد. و سرکوب نوشتار همان سرکوب ناموفق است که مورد علاقه‌ی روانکاوی است. دریدا می‌پرسد چرا سوسور به جای اینکه به این امر خارج از موضوع، در ضمیمه یا حاشیه‌ی کتاب خود بپردازد، زحمت اختصاص دادن فصلی به آن را در اوایل دوره متقبل شد؟ به این دلیل که نوشتار «جدی‌ترین»، «مودی‌ترین»، و «همیشگی‌ترین» آلودگی‌ای بوده که هرگز از تهدید و حتی تحریف و تخریب نظام اصلی دست برنداشته‌است. نوشتار همه‌جا هست، اما «غیرطبیعی»، «بیمارگونه»، «منحرف»، «هرزه»، «فاسد» و «دروغی» است. نوشتار لباس است، اما نه یک لباس عادی، بلکه «لباسی مبدل است». نوشتار همچون تمام زبان‌های مصنوعی «عجیب‌الخلقه» است؛ نوعی «اعوجاج» و «انحراف» از حدود طبیعت.^۱

اما دریدا با اندیشیدن در خود نظام زبان‌شناسی سوسور به نتیجه‌ای خلاف این می‌رسد. او همان مفاهیم را به کار می‌گیرد تا به ویران کردن بنیان خود نظام سوسوری بپردازد. اصل اختیاری بودن نشانه در کتاب سوسور، همان‌طور که خواهیم دید، منجر به این نتیجه می‌شود که نوشتار، که بیش از هر چیز از رابطه‌ای طبیعی دور است، بیشتر به ماهیت حقیقی نشانه و زبان نزدیک است. نوشتار پارادایم قراردادی بودن است، پس نمی‌تواند فرعی و اشتقاقی باشد. زبان‌شناسی همواره توانسته، در میان علوم انسانی، ادعای بیشترین علمی بودن را داشته‌باشد، اما نه به این دلیل که به آوا و صوت فیزیکی چنگ زده‌است، بلکه به این دلیل که به سرچشمه‌های علمی بودن، یعنی مفاهیم قرارداد و نهاد، نزدیک شده‌است. قراردادی بودن و نهادینه بودن به معنای دور شدن از انگیزتگی طبیعی است.



دریدا در نقطهٔ مقابل این انگیزتگی طبیعی، از ردّ ناانگیزخته سخن می‌گوید. رد نشانگر نسبت‌داشتن با دیگری است. رد یعنی جای پای دیگری، یعنی حضور دیگری در خود. پس رد همواره همراه با مفهوم تفاوت است و هرگاه که چیزی با چیزی متفاوت است، ردّی از یکی در دیگری حضور دارد. پس ردّ هر چیز خود را در پس چیزی دیگر پنهان می‌کند و خود را در همین فرایند پنهان‌کردن تولید می‌کند. درواقع رد همواره در حال شدن است. این فرایند بی‌پایان است. تولید نشانه از نشانه‌ای دیگر به واسطهٔ تفسیر آن انجام می‌گیرد. تفسیر یک نشانه در ذهن موجب تولید نشانه‌ای دیگر می‌شود. دریدا در اینجا مدیون پیرس است. او که از فرایند نامتناهی نشانه‌شدن سخن می‌گوید، دریدا را به سمت این ایده سوق می‌دهد که همواره با نظامی از نشانه‌ها سروکار داریم. پس دلالت بی‌پایان است و هرگز به مدلول ختم نمی‌شود. مدلول استعلایی موهوم است و حضور آن به معنای مرگ دال و دلالت است. نشانه هرگز به چیزی بیرونی ارجاع نمی‌یابد. از لحظه‌ای که معنا به وجود آمد چیزی جز نشانه‌ها وجود نداشتند. «اما صرفاً با نشانه‌ها می‌اندیشیم.»^۱

خوانش دریدا از سوسور

در زبان‌شناسی سوسوری زبان نظامی از نشانه‌هاست. نشانهٔ سوسوری وحدتی است که از یک سو با تصور آوایی و از سوی دیگر با مفهوم پیوند دارد. پس منظور از نشانه در زبان‌شناسی سوسوری یک جوهر آوایی است. صوت به‌مثابهٔ چیزی طبیعی و حقیقی، تنها چیزی است که شایستگی الحاق به مفهوم برای تشکیل نشانه را دارد. اما چرا زبان باید طبیعی باشد و چه چیز طبیعی در آواهای زبانی وجود دارد؟

با این آغاز، معلوم است که نگاه سوسور، که در اینجا وارث ارسطو و



۱. Elements of logic. Lav. II, p. 302 (Derrida, 1967, 70) (به نقل از: ۷۰)

روسو است، به نوشتار چه می‌شود. نوشتار همواره اشتقاقی، عارضی، بیرونی و دال دوم و نشانهٔ یک نشانه محسوب می‌شود. شاید کلمه گفتاری طبیعی‌تر است زیرا به نظر می‌رسد که بی‌واسطه از درون من می‌آید، همچون نفس که نزدیک‌ترین به من است و وقتی به تارهای صوتی برمی‌خورد، کلمه تولید می‌شود. اما نوشتار با دست ارتباط دارد. فاصله میان من و دستم زیاد است و به نظر نمی‌رسد که دستم جزئی ذاتی از من باشد. از سوی دیگر نوشتار چندان بی‌واسطه از درون نمی‌آید. نوشتار من بیشتر از اینکه تابع من باشد، تابع قواعد نویسیش است. بیشتر من تابع نوشتارم تا نوشتارم تابع من. سوسور و بسیاری از گذشتگان‌اش معتقد بودند که زبان در اصل و در ابتدا گفتاری بوده و بعدها بشر تصمیم گرفته علاماتی ماندنی برطبق زبان گفتاری ایجاد کند. اما این هیچ‌وقت امری اثبات‌شده نبوده است. آیا این طبیعی است که انسان از حجره برای تولید نشانه استفاده کند؟ آیا این ضروری است؟ آیا سوسور در اینجا وارث تمایز یونانی تخته واپیستمه نیست؟ اما از سوی دیگر، سوسور بر اساس یک اصل، نشانهٔ زبانی را اختیاری می‌داند. این بدان معناست که هیچ‌گونه قید طبیعی میان دال و مدلول وجود ندارد. نشانهٔ زبانی قراردادی است پس نهادینه و غیرطبیعی است. زبان جلوهٔ فرهنگی بودن انسان است، پس چرا باید طبیعت را در آن جستجو کنیم؟ زبان که پیش از ما و بیرون از ما وجود دارد، ما را فرهنگی می‌کند، پس چرا باید در درون ما به دنبال خاستگاه آن بگردیم؟

از نظر دریدا خاستگاه زبان نوشتار است، اما نه نوشتاری که گفتاری از پیش موجود را بنویسد (نوشتار آوایی). نوشتار خاستگاه فرهنگ نیز هست و خاستگاه علم و هرگونه نهادینه‌بودنی. طبیعت با بی‌واسطگی و شفافیت و فرهنگ با وساطت ارتباط دارد. پس درست نیست که در زبان که فرهنگی‌ترین رکن عصر ماست به دنبال شفافیت و درون‌نمایی بگردیم. این‌طور نیست که زبان ارتباط را امکان‌پذیر کند و نوشتار آن را مختل سازد. آن چیزی که ارتباط را امکان‌پذیر می‌کند، همان چیزی است که آن را مختل می‌سازد.

دریدا این خاستگاه / نوشتار را سر-نوشتار نام می‌دهد. سر-نوشتار، همچون کنیه‌ای باستانی یا یک سنگ‌نبشت، همواره از پیش، خوانده شده و دلالت ایجاد کرده است. این دلالت خود از جنس نوشتار است و ردی است به‌جامانده از فرآیند خواندن که متن ابتدایی را تغییر می‌دهد. این نوشتار تغییر یافته هم خوانده می‌شود و دلالت ایجاد می‌شود و این فرآیند بی‌پایان است. فرآیندی که در خاستگاه آغاز شده و پایان یافته است. آغازی که بر پایان منطبق است. پس رد تمام اندیشه‌های گذشتگان در زبان و فرهنگ حک شده است و جهان ما تشکیل شده از آنهاست.^۱

طبیعت به تدریج به این ردها، شیارخورده و روزبه‌روز غیرطبیعی‌تر و فرهنگی‌تر شده است. پس جستجوی هر شکلی از طبیعت در جهان ناممکن است زیرا جز از طریق حکاک‌های موجود نمی‌توان با سطح طبیعت مواجه شد. پس جهان برای دریدا یک متن است. یک متن خوانده می‌شود و همزمان - با فرایند خواندن - نوشته می‌شود. هر مسیر اندیشیدنی در تاریخ باقی می‌ماند. ما با متنی از ردهای اندیشیدن گذشتگان به‌منزله جهان مواجه‌ایم و اندیشیدن ما چیزی جز خواندن این متن نیست. و ما با خواندن این متن آن‌را به‌شیوه خود می‌نویسیم.

کتاب سوسور، دوره زبان‌شناسی عمومی، حاوی اصل پراهمیت دیگری نیز هست. اصلی که برای ساختارگرایی بسیار بنیادی است. اینکه ارزش زبانی مبتنی بر نسبت سلبی هر نشانه با نشانه‌های دیگر در نظام زبان است. اینکه مهره شطرنج از طلا یا چوب ساخته شده باشد در نقش آن در بازی اثری ندارد. و قطار ۴:۴۵ تهران - مشهد، حتی اگر تمام واگن‌ها، لوکوموتیو، تمام خدمه و تمام مسافران آن عوض شوند، باز هم همان قطار است. در زبان نیز مهم نیست که کلمه را با چه شدت و حدتی یا چه لهجه و تن صدایی

ادا کنید یا نوشته را با چه قلمی و بر چه کاغذی بنویسید؛ ارزش معنایی آن به نسبت ساختاری آن با دیگر عناصر نظام زبان وابسته است.

پس زبان براساس تفاوت بنا شده است. تفاوت نسبت به تمام مفاهیم پیشینی است و شرط بودن آنهاست. مفاهیم بدون اولویت تفاوت از ارزشی برخوردار نیستند. در واقع بدون طبقه‌بندی مقولات، مقوله‌ای وجود ندارد. اما سوسور نظام سلبی زبان را یک نظام ثابت موجود قلمداد می‌کند. گویی نظام سلبی و نشانه‌ها جدا از فرآیند دلالت و کاربری زبان، یعنی گفتار، وجود دارند. دریدا با این تلقی مخالف است و زبان را برساخته امر دلالت می‌داند. نظام زبان باید به واسطه گفتار طی شود تا شکل گیرد. این طی شدن بدین ترتیب است که هر دال، با فرآیند دلالت یا همان خواندن، ما را به دال بعدی می‌برد و آن دال نیز به دال بعدی و به همین ترتیب تا بی‌نهایت. دلالت دال را به مدلول نمی‌رساند زیرا هرگز متوقف نمی‌شود. دال اصرار می‌ورزد، مادیت تن به شفافیت نمی‌دهد، و این نیروست که دلالت (معنا) ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که ترجمه ناممکن است. زبان محصول تکرار نیرو (انرژی) است. ساختار زبان شبیه یک بافتار است که در آن «رشته‌ها و خطوط متفاوت معنا - یا نیرو - در مسیرهای متفاوت از هم بیرون می‌آیند، چنان که در هر لحظه هر رشته آماده گره خوردن با رشته‌های دیگر است.^۱ زبان توری است که در آن هر رشته، رشته دیگر را نگه می‌دارد و خود توسط رشته‌ای دیگر نگه داشته می‌شود و کل ساختار بر تکیه‌گاه بیرونی‌ای مستقر نیست.^۲ در زبان همواره و همه‌جا واسطه‌ای میان دال و مدلول وجود دارد و زبان واسطه همیشگی مواجهه با خود و جهان است.

نزد دریدا تفاوت به تعویق می‌افتد. تفاوت تثبیت‌شده سوسور هویت‌ها را کاملاً حاضر و معین به ما تحویل می‌دهد، اما هویت معین ناشی از تفاوت

1. Derrida, 1972, p. 3

2. Wicks, 2003, p. 180

در دریدا همواره به تعویق می‌افتد. این‌طور نیست که چیزهایی باشند و «سپس» تفاوت میان‌شان برقرار باشد. «در آغاز تفاوت است» و «در آغاز تعویق است».^۱ این مفهوم تفاوت و تعویق نخستین ورد اصیل، مخرب منطق این‌همانی و هویت است. اگر رد اصیل باشد هیچ چیز خودش نیست، بلکه دیگری است. این‌طور نیست که اول چیزی باشد و بعد با دیگری مرتبط شود. دیگری از ابتدا در من است. پس درست است که دریدا بعدها، مثلاً در مواضع، اعتقاد به دلالت بدون نشانه را مضحک می‌بیند^۲، اما این منافاتی با رأی آثار ابتدایی‌اش ندارد که نشانه‌های بسته‌بندی‌شده سوسور وجود پیشینی نسبت به تفاوت ندارند. هیچ خاستگاه حاضری وجود ندارد و خاستگاه چیزی جز همین تفاوت و تعویق نیست. «من دیگری است» (رمبو) و تنها متافیزیک می‌تواند باور به این‌همانی چیزی را ایجاد کند.

دریدا ابزار و اسازی هایدگر را نیز از خود او وام می‌گیرد. به گفته هایدگر «هستی آن‌طوری نیست که هسته‌ها هستند. به همین دلیل است که روش موجه تعیین هسته‌ها - تعریف - بر هستی قابل اعمال نیست... هستی هسته‌ها خود یک هسته نیست».^۳ از نظر هایدگر هستی، خود، یک چیز یا موجودی خاص نیست، بلکه چیزی است که در همه چیزها یا موجودات خاص حاضر است و همان چیزی است که باعث می‌شود آنها باشند. هستی شرط بودن هسته‌هاست. هایدگر بر همین اساس به نقد تاریخ متافیزیک می‌پردازد. از نظر او متافیزیک از ارسطو به بعد با هستی به منزله یک هسته البته هسته‌ای خاص، مفارق از ماده و نامتحرك، برخورد کرده است. هایدگر این را فراموشی هستی در تاریخ متافیزیک می‌داند.

از نظر دریدا مفهوم هستی نمی‌تواند انتظاری را که هایدگر از آن دارد



۱. Derrida, 1976

۲. رجوع کنید به دریدا، ۱۳۸۱، ص ۳۷.

۳. نقل شده از Wicks, 2003, p.193.

برآورده‌کند. هستی همان است که با تولید جوهرها و ذات‌ها امور متافیزیکی را ساخته‌است. تفکر هایدگری پایه‌ی لوگوس و حقیقت هستی به منزله‌ی مدلول نخستین را تثبیت می‌کند. در هایدگر نیز فکر از «آوای هستی» از کلمه‌ی هستی، تبعیت می‌کند. اما هستی برای دریدا «هستی نوشتاری» است. از نظر دریدا هستی نمی‌تواند خاستگاه باشد چون در این صورت خاستگاهی حاضر خواهد بود. در سوسور تفاوت‌های سفت و سختی وجود داشتند که نشانه‌های منجمد زبان را تولید می‌کردند. مرز میان درخت، نهال، و بوته در یک زبان، مشخص و ثابت است. بدین ترتیب هر دال، مدلول خاص خودش را دارد. اما در دریدا هویتی که نتیجه‌ی تفاوت است همواره به تعویق می‌افتد، زیرا هرگاه بخواهیم دو سمت مرزی را که تفاوت ایجاد کرده بررسی کنیم، نه با یک هویت که با یک تفاوت تازه مواجه می‌شویم. دریدا نام این تفاوت مطلق را *differance* می‌گذارد. نظم دیفرانس نظامی متفاوت است. دیفرانس یک هستنده نیست اما شرط هستی هر هستنده است. (روش دریدا در اینجا به معنای کانتی کلمه استعلایی است) دیفرانس با کلمه‌ی معمول تفاوت در زبان فرانسه تفاوتی دارد که صرفاً در نوشتار خود را نشان می‌دهد. اینجا جایی است که نوشتار، و مادیت دال، خود دلالت ایجاد می‌کند. دلالتی که گفتار صرفاً به‌طور پسین می‌تواند توضیح‌اش دهد. علاوه بر این، دیفرانس می‌تواند اسم مصدر فعل *differer* باشد که هم به معنای تفاوت داشتن و هم به تعویق افتادن است (به انگلیسی *defer*). دیفرانس تفاوتی است که همواره به تعویق می‌افتد. دریدا خود می‌گوید: «تعیین هستی به مثابه حضور یا به مثابه هست بودن توسط مفهوم دیفرانس مورد استنطاق قرار می‌گیرد... دیفرانس نیست. دیفرانس هستی‌ای حاضر نیست. حتی هستی حاضر عالی، یگانه، مبدأ یا استعلایی. دیفرانس بر هیچ چیز حکومت نمی‌کند. بر هیچ چیز سلطه ندارد و هیچ کجا هیچ اقتداری اعمال نمی‌کند. نمی‌توان از آن با هیچ حرف

بزرگی خبر داد. نه تنها هیچ قلمرو فرمانروایی برای دیفرانس وجود ندارد، بلکه دیفرانس هر قلمرو فرمانروایی را واژگون می‌کند.^۱

واسازی همین راهکار دریدا در مواجهه با تقابل‌هاست. در بررسی هر مفهوم همواره با تقابل آن مفهوم و ضدش مواجه می‌شویم. هر نظام مفهومی همواره توسط بیرون‌اش تعیین می‌شود. در تقابل‌ها همواره سلسله‌مراتب وجود دارد و یکی از دیگری برتر است. تقابل‌ها همواره خشونت‌بارند. یکی درون و دیگری بیرون است. گفتار درون و نوشتار بیرون است. همواره یکی دیگری را تحقیر می‌کند و رابطه میان‌شان مبتنی بر جنگ و نفرت است. دریدا در اینجا وارث آری‌گویی نیچه‌ای است؛ گشودگی‌ای رو به دیگری و سست‌کردن مرزهای موهوم. دیدیم که تحلیل تقابل، نه به تعیین مفهوم، که به یک تقابل تازه می‌انجامد. مفهومی که قرار است به واسطه تقابل تعیین شود همواره به تعویق می‌افتد. ساختارهای مفهومی در مقابل تحلیل، توان حفظ انسجام خود را ندارند. ساختارها با تعیین بیرون خود سعی می‌کنند منسجم بمانند اما همواره در برابر بیرون رسوخ‌پذیرند. ساختار همواره محل نزاع مرکز و بازی است. مرکز سعی دارد انسجام ساختار را حفظ کند و بازی آن را پویا و متزلزل می‌سازد.

آیا نتیجه واسازی شکاکیت است؟ دریدا معتقد است اینکه واسازی امکان‌پذیر است به‌این معناست که امری واسازی‌ناپذیر وجود دارد؛ امری واسازی‌ناپذیر که علت واسازی است. نظام‌های ریاضی در مقابل تحلیل انسجام خود را حفظ می‌کنند زیرا درباره چیزی جز خود نیستند. وقتی یک نظام مفهومی واسازی می‌شود، بدان معناست که فاصله‌ای میان نظام و آنچه نظام درباره آن است وجود دارد. آن چیز همان است که نمی‌گذارد نظام انسجام خود را حفظ کند. این همان حقیقت نظام است. این حقیقت بر روی نظام مفهومی ردی به‌جا می‌گذارد که نظام را شکافدار می‌سازد.



ما صرفاً از طریق همین رد و شکاف از حقیقت باخبر می‌شویم. و اساسی قدم برداشتن در راه حقیقت است.

خوانش دریدا از هوسرل

دریدا کار خود را در فلسفه با ترجمه و خوانش هوسرل آغاز کرد و هوسرل به همین اندازه در اندیشه او بنیادی است. به طوری که بسیاری دریدا را یک نوپدیدارشناس می‌دانند. در این زمینه، مهم‌ترین مفهوم هوسرل برای دریدا چشم‌داشت نزدیک^۱ است. این مفهوم در واژگان دریدایی به مفهوم دیفرانس یعنی تفاوت و تعویق تبدیل می‌شود. همان‌طور که ادراک برای هوسرل همواره روی آورنده است و چشم‌داشت آن به سوی آینده نزدیک هویت آن را تعیین می‌کند، برای دریدا نیز هر عنصر در رابطه با عناصر دیگر وجود دارد. تفاوت هر عنصر با عناصر بیرون از آن ارزش آن را تعیین می‌کند، اما همان‌طور که دیدیم این تفاوت در زمانی است و مفهوم تعویق را نیز در خود دارد. هر لحظه ادراک ناکامل است. زیرا همواره در آینده کامل می‌شود. ادراک کامل همواره قرار است بیاید و همواره چشم به آینده دارد. اما هوسرل نیز همچون سوسور با وجود گام‌های پیش‌رونده‌اش، در دام لوگوس‌محوری گرفتار می‌ماند. از دیدگاه او قصدمند بودن ادراک از معنایی در ذهن مُدرک خبر می‌دهد. به‌ویژه وقتی هوسرل به بررسی زبان می‌پردازد. ذات و حقیقت آن را در معنایی که قرار است توسط زبان منتقل شود و جایگاه آن در ذهن سخنگو است، می‌بیند. به نظر هوسرل، اینکه می‌توان در حرکت ادراکات و عبارات وحدتی را تشخیص داد تصادفی نیست. این وحدت خبر از آن می‌دهد که امری واحد خاستگاه اصلی این ادراکات و عبارات است. این امر واحد، کلی انضمامی است و جریان روزمره ادراکات و عبارات مصادیق



آن هستند. سخنگو یا مُدرک در درون خود، به طور بی واسطه با این کلی انضمامی تماس دارد. این تماس چیزی نیست جز خودآگاهی. نتیجه این است که خودآگاهی و معنای درونی بدون زبان و بدون دیگری موجود است. هوسرل مثال آرمانی این وضعیت را در تک‌گویی درونی می‌بیند، یعنی وقتی تنها هستیم و می‌اندیشیم یا در واقع با خود سخن می‌گوییم. برای هوسرل خودآگاهی خاستگاه دیگر-آگاهی و تجربه بیرونی است، نه برعکس. تجویه وقتی ممکن است که وحدتِ قصدِ درونی و وحدتِ منِ استعلایی وجود داشته باشد.

واضح است که برای هوسرل نیز گفتار الگوی بهتری برای نشان دادن کارکردِ ذهن است. در گفتار این حضور ذهن و خودآگاهی جلوه بیشتری دارد تا نوشتار. گو اینکه در گفتار نیز معنا کاملاً نزد خود حاضر نیست. حتی هوسرل می‌پذیرد که در تک‌گویی درونی نیز کلمات حضور دارند و مانع تماس بی‌واسطه درونی می‌شوند. اما او باز هم اصرار می‌ورزد که این تماس بی‌واسطه ممکن و حتی ضروری است. روشن است که نوشتار برای هوسرل نقطه مقابل خودآگاهی و غیرانمانی‌ترین ابزار ارتباطی است. روشن است که موضع دریدا در این مورد چگونه است. برای دریدا حذفِ موانع این تماس بی‌واسطه ناممکن است. در حقیقت بهترین الگو برای کارکردِ ذهن نوشتار است. ادراک و ارتباط براساس غیاب شکل گرفته‌اند. ذات معنا دلالت است و بدون زبان هیچ معنایی و هیچ ذهنی وجود ندارد. حتی در تک‌گویی درونی نیز زبان واسطه است. در واقع خاستگاه ادراک و ارتباط امری بیرونی یعنی زبان است. دریدا می‌پرسد این جایی در درون ما که قصد و معنا در آنجا قرار دارند کجاست؟ چگونه است که هوسرل احساس می‌کند که چنین چیزی باید وجود داشته باشد، اما هیچ توصیفی از آن نمی‌تواند به دست دهد؟ از نظر دریدا این کار هوسرل در ادامه همان سنتی است که همواره به پرسش‌های دشوار پاسخ‌های ساده می‌داد. همان سنتی که جایگاه خدا را در آسمان و جایگاه روح را در سینه می‌دانست. برای دریدا جایگاه

زبان در بیرون انسان است و بنابراین او ذهن را نیز به حیطهٔ بینافردی و بیرونی گسترش می‌دهد. همان‌طور که دیدیم مسیر و رد افکار گذشتگان در زبان و بنابراین در ذهن حک شده‌است. انسان مالکِ ذهن فردی خود نیست و چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. چیزی که به آن ذهن می‌گوییم متنی است که از گذشته به ما به ارث رسیده و بر ماست که آن را رمزگشایی کنیم و بخوانیم. نوشتاری است از رد افکار گذشتگان.

خوانش دریدا از فروید

تشبیه ذهن به نوشتار موضوع کتابی است که در دست دارید. دریدا در فروید «وصفۀ نوشتار» ماجرای را دنبال می‌کند که فروید در آن استعاره‌های مختلفی را امتحان می‌کند و در طی تلاش به تشبیه ذهن به نوشتار نزدیک می‌شود. رویکرد دریدا در این مقاله تعلیمی، گاه‌شمارانه و نظام‌مند است. او از اثر نخستین فروید دربارهٔ ردهای حفظ‌گر یعنی پروژهای برای یک روانشناسی علمی (۱۸۹۵) آغاز می‌کند. سپس به مفهوم «نوشتار روانی» در تعبیر خواب (۱۹۰۰) می‌پردازد، و پس از اشاراتی به مقالهٔ ناخودآگاه (۱۹۱۵)، در نهایت به مقالهٔ کوتاه یادداشت بر صفحهٔ جلدی (۱۹۲۵) می‌رسد که یک ابزار نوشتن جدید را الگوی عملکرد روان در نظر می‌گیرد. معضل اصلی فروید دو ویژگی ذهن است که ظاهراً با هم جمع نمی‌شوند. از یک سو ذهن همواره باید آمادۀ دریافت‌های تازه باشد، و از سوی دیگر باید بتواند بینهایت داده را در خود حفظ کند. مسئلهٔ اصلی در اینجا توصیف حافظه است و فروید کارکرد اصلی روان را حافظه می‌داند. توجه دریدا به این نقطه در فروید شاید بی‌ارتباط به زمینه‌های هایدگری و اگزیستانسیالیستی وی نباشد. اشیاء وجود دارند اما اگزیستانس ندارند. با آمیختن زبان فروید و زبان هایدگر می‌توان گفت که نسبت میان اشیاء بر مبنای نیرو و نسبت میان دازاین‌ها بر مبنای حافظه است. پس فروید به این نتیجه می‌رسد که اگر

روانشناسی به توصیف درست و دقیق حافظه دست نیابد، نمی تواند علمی موثق باشد. و خواهیم دید که او هنگامی به این توصیف درست دست می یابد که برداشتش از حافظه از محدوده روان فراتر می رود. فروید در طی آثارش دستگاه های مختلفی را بدین منظور و به عنوان بازنمایاننده مدل کارکرد ذهن به کار می گیرد، اما هیچ کدام، از مدل های عصب شناختی گرفته تا مدل اپتیکی، از پس معضل مذکور بر نمی آیند. تا اینکه صفحه جادویی سر می رسد. توصیف صفحه جادویی به طور مفصل در متن کتاب آمده است. نوشته ها با فشردن چیزی نوک تیز بر صفحه رویی ایجاد می شوند و به محض جدا کردن صفحه آغشته به موم رویی از ورقه مومی زیرین محو می شوند، اما اثر فشرده شدن آن چیز نوک تیز روی ورقه مومی برای همیشه باقی می ماند. از یک سو صفحه رویی هیچ وقت پُر نمی شود زیرا با جدا کردن آن از ورقه مومی نوشته ها محو شده و صفحه دوباره مثل اول آماده نوشته های جدید می شود، و از سوی دیگر سطح ورقه مومی تمام نوشته ها را در تمام تاریخ دستگاه حفظ می کند (البته این نوشته ها فقط وقتی مرئی می شوند که ورقه را در زاویه خاصی در نور بگیریم) و مهم تر اینکه دیده شدن نوشته ها نه نتیجه عامل نوک تیز بیرونی و نه سطح خارجی دستگاه، بلکه نتیجه اثر ورقه مومی زیرین است. به نظر فروید صفحه آغشته به موم رویی خود آگاه است و ورقه مومی زیرین ذهن ناخود آگاه.

البته دریدا در پایان مقاله نشان می دهد که فروید نیز مانند گذشتگان به توصیف کاملاً ماتریالیستی روان موفق نمی شود. آنچه فروید بدان دست می یابد ماتریالیسم ناخود آگاه است، نه ماتریالیسم دال. محل نقد دریدا بر ژاک لکان نیز همینجاست. اما کنار هم قرار دادن کارکرد ذهن و کارکرد این دستگاه فرویدی چند پیامد دریدایی دارد: نخست اینکه رد تمام تجربه ها در ذهن حفظ می شود و تشکیل دهنده آن است. دوم اینکه در ذهن با یک نظام لایه بندی مواجه ایم. لایه هایی که حول هیچ هسته ای شکل نگرفته اند. و تجربه و تولید معنا نتیجه برهمکنش این لایه ها هستند، نه برون ریزی

یک هستهٔ پُر از معنا. در اینجا با فرآیندی همواره تفسیری و بازتابی مواجه ایم. سوم اینکه دلالت ردها صرفاً نتیجه‌ای است از موقعیت مکانی آنها. نه درونیت‌شان، و مهم‌تر اینکه ردها درونیتی ندارند و چیزی جز اثرِ آن چیز نوک تیز روی ورقهٔ مومی، آن هم به واسطهٔ صفحهٔ آغشته به موم، نیستند. چهارم اینکه تولید معنا نتیجه‌ای از برهمکنش نیروهاست و فرآیندی منفعل نیست. عامل و نشیمنگاه نیرو، هر دو در این فرآیند تغییر می‌کنند و شکل می‌گیرند، یا در نگاهی دقیق‌تر این دو وجهی از یک چیز در فرآیند هستند. همهٔ اینها به این نتیجه منتهی می‌شوند که هیچ چیز در ذهن حاضر نیست. ذهن جایگاه هیچ حضوری نیست. و خودآگاهی در سطح و موقتی است. خودآگاهی ناشی از تماس لایهٔ نازک رویی با ورقهٔ زیرین است و اگر از آن جدا شوند وجود ندارد. خودآگاهی عرصهٔ نمودارشدن تفسیرها و دلالت‌هاست و به همین دلیل زمان‌مند و موقتی است. و ناخودآگاه جایی است که در آن «هیچ چیز پایان ندارد... هیچ چیز فراموش نمی‌شود». فروکاست ذات‌گرایانهٔ ذهن به خودآگاهی بیشترین آسیب را از این استعاره می‌بیند. ذهن حضور ندارد. ذهن جایگاه هیچ حضوری نیست.

و سرانجام، این ملاحظات گشایندهٔ نسبتی آینده میان واسازی و روانکاوی هستند. نسبتی که بر مفهوم سرکوب استوار است. نوشتار که از لحظهٔ نخست تاریخ سرکوب شده، روزی باز می‌گردد. روزی که تناقض‌های درونی ناشی از طرد نوشتار در نظام بر ملا می‌شوند. روزی که نظام دیگر توان ادامه‌دادن افسانهٔ موهوم خود را ندارد و ناگهان وامی‌باشد. روش سرکوب چنین است که این گونه می‌نماید که وجود ندارد. زیرا اگر بپذیرد که وجود دارد، باید بپذیرد که جای امر سرکوب‌شده در درون است، نه بیرون. باید بپذیرد که نوشتار زائد و بی‌اهمیت نیست. و این خود نظام است که با خود چنین می‌کند. بازگشت امر سرکوب‌شده بخشی از ساختار سرکوب است. واسازی



لوگوس محوری پایان‌بندی نهفته در خود ماجرای لوگوس است. پایانی که از خاستگاه آغاز شده است. زیرا امر سرکوب‌شده گم نشده‌است. همواره در برابر دیدگان ماست. در هیئت سمپتوم‌ها و ردهای ناخودآگاه. فقط باید ورقه مومی را در زاویه خاصی زیر نور بگیریم.

همان‌طور که در ابتدای متن دریدا ذکر شده، فروید و صحنه نوشتار متن سخنرانی‌ای است که در انستیتو روانکاوی، و در ادامه بحث‌های کتاب درباره گراماتولوژی^۱ و در نتیجه پرسش‌هایی که از مطالعه آن کتاب برخاسته بود، ایراد شد. پرسش اصلی در اینجا رابطه میان واسازی و روانکاری است. از آنجا که مفاهیم اصلی تفکر دریدا در این کتاب کوچک معرفی و تبیین نشده‌اند و خواننده فارسی‌زبان احتمالاً آشنایی پراکنده‌ای با آنها دارد، ارائه کلیاتی از آن بخش نظام مفهومی دریدا که در فروید و صحنه نوشتار استفاده شده‌اند در اینجا مفید به نظر می‌رسید. این کلیات در این مقدمه آمده‌اند. در این مقدمه صرفاً آنچه به نظر می‌رسید می‌تواند پیش‌نیازی برای متن دریدا باشد آمده‌است. توضیحی از متن دریدا در ضمیمه IV آمده‌است و پیشنهاد می‌شود خواننده پیش و پس از مطالعه متن دریدا نگاهی به آن بیندازد. ترجمه از متن فرانسه کتاب نوشتار و تفاوت^۲ به همراه مطابقت با ترجمه انگلیسی آلن یاس^۳ انجام شده‌است.

پانویس‌ها معمولاً معادل‌های فرانسه اصطلاحات مهم یا مبهم هستند. گاهی که دریدا در نقل قول‌ها اصل آلمانی کلمه در متن فروید را برای تأکید آورده‌است، آن اصل آلمانی هم در کنار معادل دریدا آمده‌است. گاهی هم دریدا در متن خود صرفاً کلمه آلمانی یا یونانی را به کار برده‌است. از آنجا که در زبان‌های اروپایی به‌خاطر مشابهت الفبا، این کار برای خواننده حاوی دلالت است، اما در زبان فارسی این مشابهت وجود ندارد، ترجیح داده شد این کلمات هم ترجمه شوند.



1. L'Écriture et la Différence

2. Alan Buss

در این موارد اصل کلمه یا نویس شده یا در متن آمده است. معضل اصلی در این ترجمه برای من حفظ اشتراک ریشه‌ها در معادل‌های فارسی بود. *origine* به خاستگاه برگردانده شد و *originair* در نهایت به نخستین. و همچنین در مورد کلماتی که جزء *graphie* را در خود دارند؛ مثلاً *topographie* به مکان‌نگاری برگردانده شد، *graphologie* به نوشتارشناسی. و کلمات با ریشه *gramme* اکثراً به همان گرام. مثلاً *grammatologie* به گراماتولوژی، *grammaire* به گرامر، اما *idéogramme* به ایده‌نگار و *pictogramme* به تصویرنگار. همچنین *espacement* به «فاصله‌گذاری» برگردانده شد، اما به معنای اختصاص مکان هم هست. و همچنین کلمه *différance* که گاهی به تعویق و گاهی به تفاوت برگردانده شد و توضیح مفصل‌تر در این مورد در ضمیمه ۱ آمده است. البته بهترین بود که اشتراک ریشه‌ها در معادل‌های فارسی هم حفظ شود اما این امر نباید به هر قیمتی انجام می‌شد و من با این معادل‌گذاری‌ها سعی کردم متن فارسی از روانی و خوانایی بیشتری برخوردار شود. همچنین سعی کردم از ترجمه مکانیکی پرهیز کنم و واحد ترجمه را بسته به موقعیت بزرگ‌تر از واژه در نظر بگیرم. در پایان مایلم تشکر کنم از احسان سلامت به خاطر چاپ و انتشار کتاب، از کاوه عیدی‌زاده به خاطر نکاتی که درباره ترجمه یادآور شد و سحر دریاب به خاطر ویرایش متن فارسی.

مهدی پارسا

پاییز ۸۸